

## مفهوم آفرینی از ایران در بستری ملی گرایانه

(از کتاب ایران به مثابه ملت خیالی: برساخت هویت ملی)

نویسنده: مصطفی وزیری

مترجم: حامد علیاری

واژگان ایران، دراصل نام یک منطقه جغرافیایی، و ایرانی، توصیف کننده آن نام، رفته رفته در آثار شرق شناسان و اندیشمندان ملی گرا به عنوان یک دسته بندی گسترده به نمایندگی از یک جمعیت، خانواده زبانی، فرهنگ واحد و نهایتاً یک ملت از پیش پنداشته پدیدار گشت که ظاهراً از دوران باستان تا به امروز با یک ذهنیت مشترک «ایرانی» به حیات خویش ادامه داده است. این برساخت عجولانه هویت ملی تا حد زیادی محصول خیال پردازی زمان پریش<sup>۱</sup>، بی پایه و متناقض بوده است. چنین رویکردی بر مطالعه زبان ها و فرهنگ های دوران باستان توسط اروپاییان و ایجاد پیوند میان آن ها در جهت تکوین یک تاریخ ملی برای ایران مبتنی بوده است. نظریه های نژادی و زبان شناختی و فلسفه های آشکار ملی - سیاسی اروپا را به ایجاد و ارائه تصویری شبیه به خود سوق داد. شرق شناسی اروپایی به جست و جوی بقایای تمامی اسناد تاریخی پرداخت تا آن ها را در چارچوبی آلوده به انگاره های نژادی و ملی گرا به انجام رسانید. مطالعه ایران نیز تابع نظام اصولی مشابه هندواروپایی - آریایی قرار گرفت. نژادگرایی و ملی گرایی شکوه آریایی ها را ارتقا بخشید که معمار کبیر ملت ایران از زمان هخامنشیان (۵۵۰ قبل از میلاد) تا دوران نوین بودند. در فضای علمی قرن نوزدهم، در راستای تحمیل حس ایرانیّت و ماندگاری آن در تاریخ، جان تازه ای در کالبد میراث فرهنگی، نژاد و زبان های پیشاسلامی دمیده شد. آیا ایران به مثابه یک ملت واحد در دوران پیشاسلامی و اسلامی وجود داشت؟ پاسخ شرق شناسان، ولو زمان پریش، مثبت بود. درست است

<sup>۱</sup> Anachronistic

که واژه ایران برای اشاره به سرزمینی مابین هندوستان و سرزمین‌های عرب‌نشین در آغاز قرن سوم بعدازمیلاد (توسط ساسانیان) استفاده می‌شد، ولی نباید آن را به اشتباه گواهی بر این دانست که ملت و جمعیت ایرانی یکدستی در آن منطقه با یک ذهنیت ایرانی می‌زیسته است. در ایران ساسانی و امپراتوری‌های قبلی و بعدی، به هر سرزمین و جمعیت جدیدی که به تصرف امپراتوری درمی‌آمد، لقب «ایرانی»، «پارس»، «فارس» و نظایر آن نهاده نمی‌شد. چنین تصویری نخست در یک مفهوم زبانی - نژادی برای ایران پیشاسلامی و همین‌طور پیوند آن به دوران اسلامی در قالب تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه تکوین یافت. با بررسی این دو مرحله در این فصل و فصل‌های بعدی، بر پیش‌پنداشت‌های تغییرناپذیر جریان اصلی شرق‌شناسی درباره نژاد و ملت در مواجهه با تناقضات مکرر در بین خود شرق‌شناسان و بایگانی‌های به‌جامانده از آن‌ها، منابع اسلامی عربی - فارسی و ناشیانه بودن مبحث مزبور نور شناخت تابانده می‌شود. باین‌وجود، ملی‌گرایی آسیایی/ایرانی، زائیده استعمار اروپا و سایر عوامل ذاتی درون مرزی در قرن بیستم، و نیز نسخه تاریخ ملی و نژادی ایران که به دست شرق‌شناسان بر ساخته شده بود توسط ملی‌گرایان ایران جسورانه به‌عنوان ستون فقرات در کالبد باورشناسی<sup>۲</sup> ملی‌گرایی جای داده شدند.

پیش از بررسی یافته‌های زبان‌شناسی تاریخی و نژادی شرق‌شناسان در رابطه با شکل‌گیری نام ایران، باید میان واژه «ایران» و «پرشیا»<sup>۳</sup> - پارس» که تا اوایل قرن بیستم توسط غرب هم‌ارز با ایران استفاده می‌شد، تمایز قائل شویم. در این راستا، رد پای تغییر واژه از «پرشیا» به «ایران» را در عرصه پژوهش جوینا شده و کاربردهای گمراه‌کننده و بی‌اساس «پرشیا» یا «پرشین»<sup>۴</sup> و مغایرت آن با «ایران» و «ایرانی» در اشاره به زبان، مردم، فرهنگ و سرزمین را سوا می‌کنیم. شاید، به تعبیری واضح‌تر، «پرشیا» و «پرشین» به ترتیب به معنای «فارس» به‌عنوان یک منطقه و «فارسی» به‌عنوان یک زبان هستند. این در حالی است که ایران سرزمین وسیعی است که سکونتگاه اقوام، فرهنگ‌ها و زبان‌های متعدد از جمله فارسی است.

## پرشیا یا ایران

در مفهوم کلی، تا پیش از درخواست رضاشاه مبنی بر جای‌گزینی واژه پرشیا با ایران، عنوان پرشیا از جانب غرب و بعدها توسط کل جامعه بین‌المللی در اشاره به نام سرزمین به کار می‌رفت. در واقع،

<sup>2</sup> Ideology

<sup>3</sup> Persia

<sup>4</sup> Persian

رضاشاه آشکارا اعلان داشت که همه نام‌ها به مقصدِ پرشیا به فرستنده باز خواهند گشت.<sup>۵</sup> اروپاییان بی‌شک از طریقِ ارجاعاتِ موجود در منابعِ کهنِ یونانی به پرسیس<sup>۶</sup> (یا پرسپولیس) در تواریخِ رویاروییِ یونانیان با پارسیان، بالاخص از زمانِ اسکندر، با عنوانِ «پرشیا» آشنایی یافته بودند. کتابِ مقدس (در سفرِ دانیال و اسدرا) نیز به پارس یا «پرشیا» اشاره می‌کند.<sup>۷</sup> یا شاید واژهٔ پرشیا ریشه در سرزمینِ وسیعِ درونِ مرزهای پارس دارد که آن را تحت عنوانِ «پارتیا»<sup>۸</sup> می‌شناختند.<sup>۹</sup> می‌دانیم که در دورهٔ اسلامی، بسیاری از منابعِ تاریخی/جغرافیایی از واژهٔ «فارس» (پارس) جهتِ اشاره به این سرزمین استفاده می‌کردند که اروپاییان حینِ ترجمهٔ کتبِ اسلامی به زبانِ لاتین در قرونِ وسطی آن را به «پرشیا» یا «پرس»<sup>۱۰</sup> تغییر دادند.<sup>۱۱</sup>

پژوهش‌های نوین کوشیده‌اند تا عنوانِ کنونیِ پارس را به «پارسا»، متعلق به دورانِ هخامنشیان پیوند دهند.<sup>۱۲</sup> چنین اظهارنظری ظاهراً بر انگارهٔ مطرح‌شده توسطِ حمدالله مستوفی در *نزهةالقلوب* و شاید سایرِ توصیفاتِ اولیه از پارس به عنوانِ پایگاهِ شاهانِ باستان مبتنی است.<sup>۱۳</sup> با این حال، تلقیِ پارسا یا پارس به عنوانِ ریشهٔ کاربردِ غربیِ واژهٔ پرشیا این پرسش را بی‌پاسخ گذاشته است که واژهٔ فارس چگونه از منظرِ ریشه‌شناسی از کلمهٔ پارسا در دورانِ باستان مشتق شده است. تکاملِ عنوانِ فارس از دیرباز بی‌هیچ بحث و جدلی پذیرفته شده است. لیکن، اطلاع از انتقالِ زبانی از یک فرهنگ یا زبان به فرهنگ یا زبانِ دیگر موضوعی است که باید توسطِ دانشوران در بوتۀ بحث قرار گیرد. مفهومِ مبهمِ دیگر، کاربردِ تاریخیِ پارسا یا فارس است، زیرا ممکن است واژهٔ مزبور تنها در اشاره به مقررِ حکومت یا پایتختِ سلاطینِ باستان (مانند هخامنشیان) و نه لزوماً نامِ یک سرزمینِ وسیع یا فلاتِ اصلی استفاده شده باشد. در دورانِ ساسانیان (قرنِ سومِ میلادی)، مطابق منابعِ جغرافیاییِ اسلامی، عبارتِ «ایران‌شهر» به سرزمینی وسیع و نه «فارس» اشاره داشت. از این رو، پرسش این است که چرا اروپاییان در سده‌های قبل از قرنِ بیستم همواره واژهٔ «پرشیا» و نه «ایران» یا

<sup>5</sup> Wilber, *Iran Past and Present*, p. 127.

<sup>6</sup> Persis

<sup>7</sup> Malcolm, *The History of Persia*, I, p. 1.

<sup>8</sup> Parthia

<sup>9</sup> همان‌جا.

<sup>10</sup> Perse

<sup>11</sup> Malcolm, *The History of Persia*, I, p. 1; Browne, I, pp. 4–5; George Rawlinson, *The Seventh Great Oriental Monarchy*, pp. 16–17, 572.

<sup>12</sup> Barthold, *A Historical Geography of Iran*, p. 148; Andrew Boyle, "The Evolution of Iran as a National State," p. 327; Browne, I, p. 4.

<sup>13</sup> مستوفی، *نزهةالقلوب*، ۱۳۵.

«ایران شهر» را به کار برده‌اند. سرازیر شدن اروپاییان پس از قرون وسطی به سمت شرق رفته‌رفته آن‌ها را متوجه بسیاری از تغییرات تاریخی ساخت که نسبت به آن‌ها صرفاً شناختی سنتی داشتند. برای مثال، در سفرنامه‌های ژان باپتیست تاورنیه<sup>۱۴</sup> و سیر ژان شاردن<sup>۱۵</sup> (جهانگردان اروپایی قرن هفدهم)، اشاراتی، ولو کم‌اهمیت، به عنوان ایران شده است، این درحالی‌ست که آن‌ها آن سرزمین را تنها با نام «پرس» یا «پرشیا» می‌شناختند.<sup>۱۶</sup> در اواخر قرن هجدهم، آنتوان ایزاک سیلوستر دو ساسی<sup>۱۷</sup> در نتیجه مطالعه برنگاشت‌های دوره ساسانیان با واژه «ایران» به شیوه‌ای پژوهشی مواجهه نمود.<sup>۱۸</sup> رفته‌رفته، پس از قرن نوزدهم، عبارت «ایران»، ولو گاه به‌اشتباه، به جای واژه «پرشیا» در نوشتارها به کار رفت که با ارائه پنداشت‌هایی از قبیل این که ایران درون سرزمین پرشیا بود یا پرشیا درون سرزمین ایران و این که نام مردمان آریایی بر سرزمین پرشیا گذاشته شده است و غیره، باعث بروز سردرگمی‌هایی شد.<sup>۱۹</sup> از این رو، می‌توان این گونه اندیشید که «ایران»، پس از معرفی در محافل روشن‌فکری اروپا، از دوران باستان نام سرزمین بوده است، همان گونه که این گفته سیر جان ملکم<sup>۲۰</sup> در اوایل قرن نوزدهم مؤید آن است: «از دوران بسیار باستان تا به امروز، ایران عبارتی بوده است که پرشین‌ها (پارسیان) کشورشان را بدان عنوان می‌نامیدند.»<sup>۲۱</sup> باری، استعمال واژه ایران به شیوه‌ای که لفظ پرشیا از منظر زبانی، قومی، فرهنگی با آن انطباق یافته است، برعهده دانشوران بعدی گذاشته شد.

کژفهمی دیگر ریشه در عنوان پرشین دارد که از واژه پرشیا مشتق شده است. لفظ پرشین اغلب در ترسیم مردم و زبان و نیز فرهنگ و سنت به کار برده شده است. غرب، بی‌خبر از پیچیدگی مؤلفه‌های اجتماعی - فرهنگی آن چه پرشیا می‌نامیدش، همه چیز موجود در منطقه را به سادگی پرشین نامید؛ درحالی که این مفهوم پردازی خام در تمایز بین قلمروهای فرهنگ، زبان و قومیت ناکام بود. گرچه واژگان ایران و ایرانی اخیراً به ترتیب جای‌گزین عبارات پرشیا و پرشین شده‌اند، لفظ پرشین (فارسی) هم‌چنان برای اشاره به زبان و برخی سنت‌های فرهنگی در جهت تأکید بر چیرگی [زبان و فرهنگ] فارسی به کار می‌رود. کاربرد نادقیق واژه پرشین مشکلاتی چند به همراه

<sup>14</sup> Jean Baptiste Tavernier

<sup>15</sup> Sir John Chardin

<sup>16</sup> Tavernier, *Voyages en Perse*, p. 22; Chardin, *Travels in Persia*, II, p. 4.

<sup>17</sup> Antoine Isaac Silvestre de Sacy

<sup>18</sup> de Sacy, *Mémoires sur Diverses Antiquités de la Perse*, pp. 1-270.

<sup>19</sup> Malcolm, I, p. 1; Flandin, *Voyages en Perse*, II, p. 407; Tavernier, p. 22; A. H. Sayce, *The Ancient Empires of the East*, p. 234; Chardin, II, pp. 4-5.

<sup>20</sup> Sir John Malcolm

<sup>21</sup> Malcolm, I, p. 1.

داشته است. برای نمونه، ساکنان به اصطلاح پُرشیا توسط اروپاییان تا پیش از قرن بیستم پُرشین (فارس) نامیده می‌شدند (که برخی هنوز هم آن‌ها را به این نام می‌شناسند)؛ این درحالی‌ست که این مردمان هیچ تطابق قومی یا زبانی‌ای با پُرشین (فارس یا فارسی) ندارند. علاوه‌براین، سایر مناطق و جوامع زبانی مانند بلوچ‌ها، کُردها و تُرک‌ها وجود داشته‌اند که جایی در دسته‌بندی فارس یا «پُرشین» نداشتند. (بنابراین، در پژوهش‌های بعدی، در عوض پُرشین، عنوان «ایرانی» بر آن‌ها نهاده شد.) جالب این‌که پیتر وِلا والِه<sup>۲۲</sup>، جهان‌گردِ اهل رُم در اوایل قرن هفدهم، ساکنین سرزمین پُرشیا را تحت‌عنوان گروه‌های جمعیتی مختلف و خارجی‌هایی دیگر از ملل مختلف توصیف می‌کند.<sup>۲۳</sup> وی می‌افزاید پاریسیان اصیل (منظورش فارسی‌زبانان) که همواره در آن سرزمین می‌زیسته‌اند، تنها در سه یا چهار شهر از جمله اصفهان (بایتختِ صفویان) سکونت داشتند.<sup>۲۴</sup> پدر یوداش تادئوس کروسینسکی<sup>۲۵</sup>، کشیش یسوعی، مشاهداتِ خود در اوایل قرن هجدهم را این‌گونه شرح می‌دهد: «به‌سختی می‌توان کشوری را سراغ داشت که مانند پُرشیا ساکنینش از چندین ملتِ مختلف تشکیل یافته باشند.»<sup>۲۶</sup> در میانهٔ قرن نوزدهم، اوژن فلاندن<sup>۲۷</sup> عموماً از واژهٔ پُرشین‌ها استفاده می‌کند، ولی بعدها که گاه کُردها را (برای نمونه) به‌جای واژهٔ مزبور به‌کار می‌برد - گویا نویسنده از اختلافِ هویتی موجود آگاه بوده و باز هردو را به‌طور ابهام‌آمیزی بخشی از یک موجودیتِ بزرگ (با پرهیز از به‌کارگیریِ عنوانِ کلیِ ایرانی) به‌شمار می‌آورد.<sup>۲۸</sup>

از این‌رو، پُرشین واژه‌ای مبهم بود که به‌سختی جمعیتِ چندقومیتی را توصیف می‌کرد و در مقامِ واژه‌ای اروپایی هیچ تطابقی با مقیاسِ کلیِ هویتی نداشت که ساکنانِ محلی به آن اشاره می‌کردند. بنابراین، این جنبهٔ به‌شدتِ شایعِ هویتِ «پُرشین»، مگر به‌جهتِ سهولتِ کاربرد، نمی‌تواند بازتابِ صحیحی از مسئلهٔ چندلایه و پیچیدهٔ هویتِ ارائه دهد که اساس آن را تشکیل می‌دهد. با این وجود، با گذشتِ زمان، واژهٔ پُرشین رفته‌رفته در اشاره به یک زبان و کم‌تر برای قومیتِ به‌کار گرفته شد. در اوایلِ دورانِ اسلامی، از قرن هفتم تا نهم، زبانِ جدیدی را تحت لوای الفبا و ملاحظاتِ سبک‌شناسی عربی درآوردند. فارسی، زبانی که در دورانِ پسااسلامی توسعه یافت، به‌طورِ کلی تحت‌عنوانِ پُرشین در شرق‌شناسی نامیده می‌شد. لیکن، تعیینِ پُرشین برای گویشورانِ زبانِ فارسی

<sup>22</sup> Pietro della Valle

<sup>23</sup> *Voyages de Pietro della Valle*, II, pp. 386–409, 323–325.

<sup>۲۴</sup> همان‌جا.

<sup>25</sup> Judasz Tadeusz Krusinski

<sup>26</sup> Krusinski, *History of the Late Revolutions of Persia*, pp. 120–121.

<sup>27</sup> Eugene Flandin

<sup>28</sup> Flandin, *Voyages en Perse*, I pp. 117–119; II, p. 409.

در خارج از قلمرو پرشیا مانند مردمان مناطق ماوراءالنهر (تاجیکستان، افغانستان [سمرقند و بخارا] و حتی هندوستان) باعث سردرگمی بوده است و هرگز به ابهام واژه پرشین به منزله یک هویت زبانی و فرهنگی بیرون از مرزهای ایران پرداخته نشد. آیا می‌توان این مردمان را صرفاً این که به زبان فارسی تکلم می‌کردند (می‌کنند)، پرشین نامید؟ تازمانی که مفهوم نوین ملیت و هویت جغرافیایی بر تناسب فرهنگ مبهم تقدم نیافته بود، پاسخ فنی قانع‌کننده‌ای ارائه نشد. نهادن عنوان پرشین توأمان روی مردمان و زبان هم‌چنین این سؤال را مطرح ساخت که چگونه و چرا، اگر زبان فارسی مابین قرون هفتم و نهم شکل گرفته بود<sup>۲۹</sup>،<sup>۳۰</sup> واژه باستانی پرشین (برگرفته از پرسیس) به سادگی برای یک زبان بسیار جوان‌تر مورد استفاده قرار گرفته است؟ گذشته‌ازاین، واژه باستانی پرشین (پارسی)، حداقل در منابع اروپایی، حاکی از نام‌گذاری قومی بود و نه لزوماً زبانی. استفاده ناآگاهانه از پرشین توسط شرق‌شناسان مبتنی بر چیزی نبود جز تداوم حیات خیالی مردمان و زبان مزبور از دوران باستان بالاخص از زمان ساسانیان به بعد. به واسطه این استدلال بود که زبان فارسی (پرشین)، پس از گذر از دوره «فارسی کهن» در دوران هخامنشیان به «فارسی میانه» در دوران ساسانیان، وارد دوره سوم خویش یعنی «فارسی نوین» شد (مطابق نظر ادوارد جی. براون<sup>۳۱</sup>، این تحول کاملاً با عبارات «انگلیسی کهن»، «انگلیسی میانه» و «انگلیسی نوین» قیاس‌پذیر است).<sup>۳۲</sup> در این رابطه، یک نکته بسیار مهم را باید به‌خاطر سپرد که نام زبان‌های هخامنشیان و نیز ساسانیان برای شرق‌شناسان نامعلوم مانده است. نتیجتاً، نهادن عنوان «کهن» و «میانه» روی زبان‌های این دو سلسله خودداورنه و زمان‌پیش است.

مجدداً، نهادن عنوان «کهن» و «میانه» روی این زبان‌ها در ایران حداقل دو نتیجه در پی داشت. نخست، زبان‌شناسان تاریخی (برای نمونه، جیمز دارمستتر<sup>۳۳</sup>) نتیجتاً اظهار داشتند که باتوجه به واژگان وام‌گرفته شده از زبان‌های مختلف، فارسی نوین ساختاراً و دستوراً از زبان‌های باستانی (فارسی کهن و میانه) متفاوت است. مع‌هذا، شاید به‌دلیل تحقق مفهوم پیوستگی از زمان باستان به بعد در یک بستر ملی، زبان فارسی نوین شکل بسط‌یافته دو زبان پیشین (به اصطلاح «فارسی کهن» و «فارسی میانه») و نه زبان‌های دیگر محسوب می‌شد. دوم، با این گفته،

<sup>29</sup> Lazard, "The Rise of the New Persian Language," 4, p. 595; Darmesteter, *Les Origines de la Poesie Persane*, pp. 3-4.

<sup>۳۰</sup> نخستین شعر فارسی در تاریخ ۸۰۹ میلادی در مرو سروده شده است.

<sup>31</sup> Edward G. Browne

<sup>32</sup> Browne, I, p. 82.

<sup>33</sup> James Darmesteter

شرق‌شناسان پیوند لازم میان دوران‌های اسلامی و پیشااسلامی را بالاخص در فرهنگ و زبان برقرار ساختند، گرچه این دو دوره و هم‌چنین فرهنگ و زبان در واقعیت تفاوت آشکاری با یک‌دیگر داشتند. باین‌وصف، میان حدفاصل قابل‌توجه به‌اصطلاح «پرشین‌های» هخامنشی ۵۰۰ سال قبل‌ازمیلاد با گویشوران فارسی، فی‌المثل، قرن چهاردهم میلادی به‌عنوان گروه‌های پراکنده و گسترده (نه ملی) بایستی هم‌درزمینه پژوهش فنی و هم تفکر تاریخی ملی‌گرایانه پلی زده می‌شد. باید اذعان داشت که زبان فارسی (حتی با توجه به آنچه از زبان‌های رایج دوره ساسانی به‌عاریت گرفته شده است) نمادی از تکامل به‌مدت بیش‌از یک هزاره است و چنین زبانی نمی‌تواند ضامن پیوستگی فرهنگ یا قومیت درون سرزمین ایران باشد. از این‌رو، عنوان «پرشین» با تمامی عناصرش، به‌انضمام زبان، فرهنگ و قومیت، صرف‌نظر از جوانب ناپیوسته فرهنگ و قومیت، به نتیجه‌گیری‌های شدیداً متناقض منتهی می‌شود. باین‌حال، انجام طبقه‌بندی‌ها و بر ساخت مذهب، تاریخ و زبان‌ها در قالب ملی توسط آبراهام و آلتین ویلیامز جکسون<sup>۳۴</sup>، جیمز دارمستتر، فرانز هاینریش وایسباخ<sup>۳۵</sup>، ادوارد دابلیو. وست<sup>۳۶</sup>، فریدریش فون اشپیگل<sup>۳۷</sup>، تئودور نولدکه<sup>۳۸</sup>، فردیناند یوستی<sup>۳۹</sup>، کارل فریدریش گلدنر<sup>۴۰</sup>، کارل هرمان سالمان<sup>۴۱</sup>، ارنست هرتزفیلد<sup>۴۲</sup>، ادوارد جی. براون و سایر دانشوران شاخص در مطالعات سخت‌کوشانه خود بر دوش کشیده شده است.

در نتیجه، واژه رایج «ملی» پرشین که برای اشاره به زبان و گویشوران آن به‌کار می‌رفت، سایر جمعیت‌های قومی ایران را که زبان مادری‌شان غیراز فارسی (پرشین) بود، از منظر فنی از قلم انداخت. وقتی واژه ایران در ادبیات غربی به‌جای واژه پرشیا به‌کار گرفته شد، مفهوم «ایرانی» جای‌گزین هم‌سنگ مفهوم «پرشین» گشت، ولی «ایران» به‌دسته‌بندی تاریخی گسترده‌ای بدل شد تا نیازهای ملی‌گرایانه بسیاری از گروهایی غیراز پرشین برطرف شود.

<sup>34</sup> Abraham Valentine Williams Jackson

<sup>35</sup> Franz Heinrich Weissbach

<sup>36</sup> Edward W. West

<sup>37</sup> Friedrich von Spiegel

<sup>38</sup> Theodor Nöldeke

<sup>39</sup> Ferdinand Justi

<sup>40</sup> Karl Friedrich Geldner

<sup>41</sup> Carl Hermann Salemann

<sup>42</sup> Ernst Herzfeld

## ظهور و اهمیتِ واژهٔ ایران

نام‌گذاریِ نواحیِ جغرافیاییِ یک پدیدهٔ جهانی از دورانِ باستان است. به‌نظر می‌رسد به‌جهتِ سهولتِ جست‌وجو یا اسکان، مردمان با نام‌گذاریِ مکان‌ها راه و موقعیتِ خود را در این کرهٔ وسیع پیدا می‌کردند. در مفهومی گسترده، تمامی نام‌های جغرافیایی واژگانی بیش نیستند؛ همان‌طور که ادوارد سعید<sup>۴۳</sup> می‌نویسد، تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی شرق و غرب ساخته‌وپرداختهٔ آدمی بوده و نسبت‌به یک‌دیگر معنا می‌یابند.<sup>۴۴</sup> این مفاهیم و اسامی تنها در نتیجهٔ معانی و تفاسیری پیچیده‌تر اهمیت می‌یابند که بهشان نسبت داده می‌شود. در جست‌وجوی ریشهٔ نامِ ایران، نباید تصور کنیم که با نمونه‌ای از ابداع و استعمالِ سادهٔ یک نام در یکِ خلای تاریخی مواجهیم؛ هم‌چنین، باید معانی و تفاسیری که بدان داده شده است را - به‌ویژه در دورانِ نژادگرایی و ملی‌گراییِ آشکار - مورد بحث و بررسی قرار دهیم. استعمالِ زمان‌پریش و غیرموجهِ واژهٔ «ایران» برایِ بر ساختِ سنت، تاریخ و انگاره‌ها در بسترِ ملیِ ایرانی به‌طرزِ گسترده‌ای مورد پذیرشِ دانشوران قرار گرفته است. با این‌وجود، مطالعاتِ انتقادیِ آتی می‌توانند بسیاری از موقعیت‌های تاریخی را به‌شیوه‌ای معتبرتر بر ملا سازند. در این‌جا، ما طرحِ کلیِ پیدایشِ واژهٔ ایران را ارائه داده و ابداعاتِ افراط‌آمیزِ برخی از پژوهش‌های شرق‌شناسان و دانشورانِ ایرانی را به چالش می‌کشیم که مدعی وجودِ آگاهیِ نژادی، ملی و فرهنگی از جانبِ ساکنانِ ایران در یک بسترِ خامِ ایرانی هستند.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، جهان‌گردانِ اروپاییِ بسیاری پیش‌از قرنِ هجدهم با نامِ ایران آشنایی یافته و در کنارِ واژهٔ پرشیا در خاطراتِ خود از آن نام برده بودند. مطالعهٔ جدیِ واژهٔ ایران منتهی به دو مرحلهٔ متوالی شد. در مرحلهٔ نخست، دانشورانِ اروپایی هم‌زمان مراحلِ آغازینِ مطالعاتِ نژادِ آریایی را در اواخرِ قرنِ هجدهم و اوایلِ قرنِ نوزدهم توسعه دادند. مرحلهٔ دومِ زمانی بود که آریایی‌گرایی<sup>۴۵</sup> افراطی از میانهٔ قرنِ نوزدهم به‌بعد سایهٔ تسلطِ خویش را بر فضای پژوهشی افکند.

نخستین اروپایی‌ای که در یک اثرِ پژوهشی و شرق‌شناختی آینده‌ساز پرده از واژهٔ ایران برداشت، آنتوان ایزاک سیلوستر دو ساسی در سال ۱۷۹۰ بود.<sup>۴۶</sup> گذشته‌از آثارِ عظیمش پیرامون ادبیاتِ عرب و اسلام، دو ساسی بود که برای نخستین بار اثری مهم دربارهٔ کتیبه‌های دورهٔ ساسانیان (۶۵۰-

<sup>43</sup> Edward Said

<sup>44</sup> Said, p. 5.

<sup>45</sup> Aryanism

<sup>46</sup> Said, pp. 123-130; Bernal, p. 234.

۲۲۵ قبل از میلاد) آفرید؛<sup>۴۷</sup> در واقع، وی نخستین پژوهش روش‌مند زبان‌شناسی تاریخی دوران باستان را خلق کرد و بنابراین شایسته بررسی موشکافانه است. تذکره آثار باستانی ایران<sup>۴۸</sup> دو ساسی، ساسی، چاپ پاریس به سال ۱۷۹۳، اثری پیشگام در کاوش زبان‌شناختی است که بر چارچوب ملی تأکید داشت. این کتاب حاوی دو بخش بود که بخش نخست بر «آگاهی ملی ایرانیان» در دوران ساسانیان و بخش دوم بر «آگاهی تاریخ‌نگارانه ملی‌گرا» (که به جهت آن، دو ساسی تاریخ تحریف‌شده ساسانیان موجود در مجموعه آثار تاریخی میرخواند را ترجمه کرد) تمرکز داشت.<sup>۴۹</sup> در بخش نخست، دو ساسی واژه ایران را با رمزگشایی از سنگ‌نوشته‌های نقش رستم، پرسپولیس، کرمانشاه و مدال‌های شاهان ساسانی استخراج کرد که برای اشاره به سرزمین و مردمان ساسانیان به کار می‌رفت.<sup>۵۰</sup> عبارت نمادین «ملکان ملکا ایران و انیران» (که نخستین بار در زمان اردشیر اول و بعدها شاپور اول پدیدار شد)، از طریق نمادنگاری<sup>۵۱</sup>، هم‌ارز با «شاهنشاه ایران و توران» ترجمه شد. دست‌کم، این تفسیر ارائه‌شده توسط دو ساسی بود، مبنی بر این‌که «ایران» موجود در کتیبه همان سرزمین ایران است، در حالی که «انیران» (شکل منفی) بیانگر قلمرو غیرایرانی و دشمن ایران یعنی «توران» است.<sup>۵۲</sup>

گرچه بحث پیرامون تفسیر «ایران» و «انیران» در میان دانشوران بعدی در زمان حیات دو ساسی و پس از مرگ وی بسیار گسترده است، تفسیر دو ساسی به جهت برخورداری از طنین قومیتی، جغرافیایی و سیاسی رسمیت یافت. آنتوان کریسوستوم کوآترمیر<sup>۵۳</sup>، دیگر شرق‌شناس شاخص اوایل قرن نوزدهم، تفسیر دو ساسی را فقط در زمینه بستر عظیم نژادی و ملی‌اش به چالش کشیده و ترجمه برنگاشت مزبور را به «شاهنشاه مادها و پارس‌ها» تغییر داد.<sup>۵۴</sup> کوآترمیر باور داشت که دو

<sup>47</sup> Gignoux, "Middle Persian Inscription," p. 1206; Browne, I, p. 59; MacDonald Kinneir, *A Geographical Memoir of the Persian Empire*, pp. 136–137, and Massé, "Les Sassanides," p. 121.

<sup>48</sup> *Mémoires sur Diverses Antiquités de la Perse*

<sup>49</sup> پدرو تیخیرا پیش‌تر در میانه قرن هفدهم اقدام به ترجمه بخشی از آثار میرخواند درباره شاهان ایرانی کرده بود؛ بنگرید به سفرهای تیخیرا (پاریس، ۱۶۸۱)

<sup>50</sup> de Sacy, *Mémoires sur Diverses Antiquités de la Perse*, pp. 38, 47, 52, 88, 89, 101, 102, 110, 111, 247.

<sup>51</sup> Ideogram

<sup>52</sup> همان‌جا.

<sup>53</sup> Antoine Chrysostome Quatremère

<sup>54</sup> Dubeux, "Lettre à M. le rédacteur du journal asiatique, sur un article de M. Eugène Boré relatif aux inscriptions Pehlviées de Kermânchâh traduites par M. Silvestre de Sacy," pp. 53, 57–58.

نژادِ رقیبِ ماد و پارس، در مفهومِ کلی «آری» و «آناری»، با این تعبیر مطابقت دارد.<sup>۵۵</sup> این تعبیر به‌عنوان توضیحی جزئی دربارهٔ سیاستِ ساسانیان است که طبق آن، از اشکانیان که به‌دستِ ساسانیان مضمحل گشتند، دعوت شد تا در راستای جلوگیری از شورشِ مؤسسانِ امپراتوری تازه‌منحل‌گشتهٔ اشکانی (که ظاهراً از اهالی ماد بودند)، در نامِ امپراتوری سهیم شوند. در درجهٔ دوم، حضورِ واژهٔ ماد - پارس در نمادِ مزبور یک راهبرد بود.<sup>۵۶</sup> سؤال این‌جاست که چگونه مادهایی که قرن‌ها پیش ناپدید شده بودند، واردِ بحثِ پیرامونِ اشکانیان - ساسانیان شدند. چنین بحث‌هایی از جانبِ اوژن بوره<sup>۵۷</sup>، کواتریر و دیگران سرانجام به نتیجه‌گیری‌های متناقضی منتهی گشت. سیر جان ملکم ترجمه و تفسیرِ دو ساسی از کتیبهٔ مزبور را جهتِ بررسیِ صحتِ آن برداشته و (ظاهراً، در اوایلِ قرنِ نوزدهم) نزدِ ملّافیروز در بمبئی برد. فیروز واژهٔ «انیران» را تحت‌عنوانِ کافر معنی کرد که ملکم در این‌راستا می‌افزاید: «وی به من گفت که «ایر» یک واژهٔ پهلوی به‌معنای مؤمن است؛ «انیران» نیز شکلِ جمعِ آن است.» سپس، فیروز نمادِ پادشاهی را غیراز مرجعِ زرتشتی آن (مذهبِ رسمی)، با لحاظِ جغرافیایی این‌گونه ترجمه کرد: «شاهِ مؤمنان و کافران یا مردمانِ پارس و سایرِ ملل.»<sup>۵۸</sup> چنین توضیحی تفسیرِ نژادی را نادیده انگاشت، ولی جوهرهٔ تفسیرِ ملی را حفظ کرد. تفسیرِ مذهبیِ واژهٔ «انیران» و «انیران» در *شاهنامه* (نسخهٔ آورده‌شده از هند توسطِ آنکتیل دوپرون<sup>۵۹</sup>) «انیران» را معتقد به احکامِ زرتشت و «انیران» را نامعتقد به آن معرفی کرده است.

انیران و ایران ندانی اگر	بگویم که یابی از ایشان خبر
انیران نبندند کُستی ز داد	ولی بست ایران ز رومی گشاد
چو نیکان و پاکان و آشوان دین	بیستند کُستی <sup>۶۰</sup> ز راه یقین <sup>۶۱</sup>

اگر این دیدگاه درست باشد، پس واژگانِ «انیران» و «انیران» را نمی‌توان با استدلالِ نژادی یا ملی به‌درستی درک کرد. بدیهی‌ست که درونِ قلمروِ امپراتوریِ ساسانیان، شهروندانِ زرتشتی و

<sup>۵۵</sup> همان، ۵۸.

<sup>۵۶</sup> همان، ۶۳-۶۱.

<sup>۵۷</sup> Eugene Bore

<sup>۵۸</sup> Malcolm, *The History of Persia*, I, p. 548; Dubeux, pp. 40-41 (notes); de Sacy, pp. 184-185.

<sup>۵۹</sup> Anquetil DuPerron

<sup>۶۰</sup> کمر بند کُستی را می‌توان هم‌ارزِ ریسمانِ مقدسِ برهمن‌های هندوستان [یا گنوپاوتنا] دانست.

<sup>۶۱</sup> de Sacy, pp. 184 (notes), 422.

غیرزرتشتی فارغ از ریشه قومیتی یا جغرافیایی‌شان زندگی می‌کردند. با این گفته، لزومی ندارد فرض کنیم که همه پارسیان زرتشتی بودند و همه غیرپارسیان زرتشتی نبودند. مؤمن و کافر بودن در آیین زرتشت بستگی به قومیت و زبان نداشت. اگر حتی فرض کنیم که آیین زرتشت یک وابستگی مبهم قومیتی و زبانی هم داشت، این امر لزوماً در بستر انسجام ملی از بحث پشتیبانی نمی‌کند. بایستی امتزاجی در کار بوده باشد که به واسطه آن، شاهنشاه ایران و انیران یعنی پادشاه جمله رعایا هم‌ارز با عبارت، مطابق تعبیر مبتنی بر شاهنامه، «شاهنشاه مؤمنان زرتشتی و مردم غیرزرتشتی» عنوان می‌شد. باز، این امر از جانب کثرت تعالیم مذهبی آیین بودا<sup>۶۲</sup>، یهودیت، غنوصیه<sup>۶۳</sup> و سایر سنن مذهبی در امپراتوری ساسانیان پشتیبانی می‌شود.<sup>۶۴</sup>

در این جا باید به نکته‌ای قابل تصور و منطقی اشاره کرد، آن هم این که ساسانیان در مقام یک امپراتوری جهانگشا با تسخیر مناطق جدیدتر دارای اقوام و زبان‌های متعدد نمی‌توانستند یک جمعیت منسجم زرتشتی یا «ملی» برخوردار از ذهنیت «ایرانی» داشته باشند. زبان اقوام تسخیر شده و ملحق شده به ایران از زبان نخبگان ساسانی بسیار متفاوت بود که القابی مانند «انیران» را برایشان خارج از تصور نمی‌سازد.

تفسیر دیگری نیز به واژه «انیران» نسبت داده شده است: ابوریحان بیرونی آن را تحت عنوان سی‌امین روز ماه در آیین زرتشتی تفسیر می‌کند.<sup>۶۵</sup> به گفته دوپرون، توماس هاید<sup>۶۶</sup> و دو ساسی، «انیران» به ترتیب به معنای نخستین نور (یا نور نامحدود)، ایزد ازدواج و روزی که زرتشت آیین خویش را آشکار ساخت نیز است.<sup>۶۷</sup> دو ساسی هم‌چنین ادعا داشت که واژه «انیران» هم‌ارز با بیگانگان است و آن را قیاس‌پذیر با واژه «بربر» در زبان یونانی و واژه «عجم» در زبان عربی می‌دانست.<sup>۶۸</sup>

در ارزیابی معنا یا آگاهی نمادین در پس کاربرد واژگان «ایران» و «انیران» توسط ساسانیان در مفهوم زرتشتی، باید ضدیت موضع ساسانیان در مواجهه با امپراتوری تازه مسیحی شده روم را از یاد نبریم. در دوره‌های بعدی، خطر مسیحیت از یک سو و مذاهب مانویت و مزدکی به عنوان تهدیدی

<sup>62</sup> Buddhism

<sup>63</sup> Gnosticism

<sup>64</sup> Puech, "La situation Religieuse dans l'Iran Occidental à l'Avènement des Sassanides," *La Civilisation Iranienne*, pp. 123–128.

<sup>65</sup> Biruni, *Chronology of Ancient Nations*, p. 215; de Sacy, p. 185.

<sup>66</sup> Thomas Hyde

<sup>67</sup> de Sacy, p. 185.

<sup>68</sup> همان، ۱۸۳.

برای سلسله‌مراتب اشرف‌سالاری مذهبی ازسوی دیگر احتمالاً ساسانیان را به اشاعه سنت زرتشت سوق داد.<sup>۶۹</sup> (برای اطلاعات به‌روزشده، بنگرید به پس‌گفتار)

اکنون به تفسیر دو ساسی از «انیران» بازمی‌گردیم که هم‌ارز «توران»، منطقه و جمعیت غیرایرانی‌ست. مطابق سنت حماسی فردوسی، سرزمین توران دشمن ایران بود؛<sup>۷۰</sup> به‌علاوه، وقتی طبقه‌بندی زبان‌شناختی ایران در قرون نوزدهم و بیستم شکل می‌گرفت، توران، شاید به‌دلیل شباهت آوایی، همان جمعیت ترک<sup>۷۱</sup> ساکن در آسیای مرکزی تفسیر شد که طبق نظر شرق‌شناسان، به جهان به‌اصطلاح هندواروپایی یا آریایی تعلق نداشت. براساس این سنت، اگر فرض کنیم که توران به جهان ایرانی تعلق ندارد، به تناقضی جغرافیایی - سیاسی و زبان‌شناختی برمی‌خوریم: شواهد تاریخی مقبولی وجود دارند که در زمان فردوسی (قرن دهم تا یازدهم) و شاید حتی پیش‌تر از آن، توران تحت‌عنوان کشوری شناخته‌شده بود و منطقه بلوچستان را نیز در اختیار داشت.<sup>۷۲</sup> تناقضات درباره تعبیر انیران کم نیستند.

علاوه‌براین، توران در دوره ساسانیان جزو ایالت سیستان بود.<sup>۷۳</sup> نظربه‌این که (مطابق باور زبان‌شناسان) زبان بلوچی و گویش‌های مرتبط با آن جزئی از خانواده زبان‌های ایرانی‌ست،<sup>۷۴</sup> توران، به‌عنوان بخش مرکزی بلوچستان، نمی‌توانسته متعلق به جهان خارج از ایران باشد. وانگهی، در زمان فردوسی و سلسله غزنویان در قرن یازدهم، توران و شهر مهم آن خُضدار تحت حکومت خلیفه بغداد شناخته می‌شد؛ و از این‌رو، سلطان محمود غزنوی حملاتی علیه توران انجام داد.<sup>۷۵</sup> بسیار محتمل می‌نماید که فردوسی از واژه توران استعاره‌وار به‌معنای دشمن در حماسه منظوم خود استفاده کرده و مرادش دشمن و رقیب سلطان برحق، سلطان محمود غزنوی (حامی فردوسی) بوده است.

از این‌رو، چنان‌چه، توران را بخشی از ایران بدانیم، تفسیر دو ساسی از «انیران» به‌معنای توران ممکن است رد شود. در همین راستا، اگر «انیران» را از جنبه ملی‌گرایانه به‌معنای دشمن «ایران» تفسیر کنیم، باز به تضاد مشابه نظریه‌ها برمی‌خوریم. طبرستان (مازندران کنونی) که از منظر

<sup>69</sup> Gnoli, *The Idea of Iran*, pp. 139, 162, 166.

<sup>70</sup> Bosworth, *The Ghaznavids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran*, pp. 205–206.

<sup>۷۱</sup> همان‌جا.

<sup>۷۲</sup> یاقوت حموی، برگزیده مشترک یاقوت حموی، ۱۲۸.

<sup>73</sup> Frye, *The Golden Age of Persia*, p. 14; Frye, "The Political History of Iran under Sasanians," p. 121.

<sup>۷۴</sup> فرهنگ فارسی، مقدمه؛ صفا، تاریخ علوم و ادبیات ایرانی، ۱۲۱.

<sup>75</sup> Barthold, p. 75.

جغرافیایی و زبان‌شناسی تاریخی (از دید شرق‌شناسان) جزئی از ایران به حساب می‌آید، همواره منطقه‌ای چالش‌برانگیز و شاید دشمن امپراتوری‌های ایرانی، از هخامنشیان تا ساسانیان، بود که در قبول حاکمیت آن‌ها سرسختی نشان می‌داد.<sup>۷۶</sup> با این وجود، ابن‌اسفندیار، مؤلف تاریخ طبرستان در قرن سیزدهم میلادی، و ابن‌رسته، مؤلف الاطلاق‌النقیسه در قرن دهم میلادی، عنوان می‌کنند که طبرستان تا دوره اسلامی یک پادشاهی مستقل بوده است.<sup>۷۷</sup> در واقع، طبرستان هرگز حس وحدت با باقی امپراتوری را بروز نداده و تا پیش از ظهور ایلخانیان در قرن سیزدهم که منطقه مزبور را تحت لوای امپراتوری درآوردند، قلمرویی مستقل بود.<sup>۷۸، ۷۹</sup> آگاهی «ملی» ایرانی آن‌گونه که توسط شرق‌شناسان و نویسندگان ملی‌گرا ترسیم شده است، از نظریه ایران علیه انیران به عنوان یک روایت صریح پشتیبانی نمی‌کند. وانگهی، مگر این ساسانیان (به عنوان ایرانی) نبودند که عراق (مرز دنیای به اصطلاح سامی از دیدگاه زبان‌شناختی و نژادی) را به گفته اصطخری (جغرافی‌دان قرن دهم میلادی) به مرکزیت امپراتوری خویش برگزیدند؟<sup>۸۰</sup>

در این رابطه، جالب است تقسیم‌بندی نژادها و مناطق جهان باستان میان سه فرزند نوح براساس کتاب مقدس را به یاد بیاوریم. حمدالله مستوفی به ما می‌گوید که ایران متعلق به سام بوده و به طور سنتی سرزمین سامی شناخته می‌شد. شاید منصفانه باشد بگوییم که رهنامه<sup>۸۱</sup> ملی‌گرا و هویت ملی، در مفهوم نوین به خصوص آریایی (نه سامی)، زائیده آن چیزی است که در دو سده اخیر در زمینه علوم اجتماعی بر ساخته و تولید کرده‌ایم و نه مشخصه مردمان گذشته مانند مستوفی.

از این رو، ربط دادن واژگان «ایران» و «انیران» به انگیزه‌های ملی‌گرایانه ساسانیان ممکن است کاملاً نادرست و مغلطه‌آمیز باشد. با این حال، جهت اشاره به قلمرو جغرافیایی ساسانیان عبارت مشابهی برای امپراتوری خود استفاده کردند: «ایران‌شهر». گرچه بعدها در بستری تاریخی - جغرافیایی به این واژه خواهیم پرداخت، فعلاً کافی است تا به این موضوع اشاره کنیم که به کارگیری چنین عنوانی توسط ساسانیان ممکن است مربوط به اشاعه سنت زرتشتی بوده باشد. «ایران‌شهر» عنوان معین و مشخص سرزمینی بود که با گذشت زمان، شاید به «ایران‌زمین» تغییر یافته و بعدها

<sup>۷۶</sup> همان، ۲۳۱-۲۳۰.

<sup>۷۷</sup> ابن‌اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۴۱؛ ابن‌رسته، العلاق‌النقیسه، ۱۷۸؛ ابوالقاسمی، گیلان از آغاز تا انقلاب مشروطه. ۳۹، ۳۴، ۳۲.

<sup>۷۸</sup> ابوالقاسمی، ۱۱۲.

<sup>۷۹</sup> برخی باور دارند طبرستان در دوره صفویان به «ایران» ملحق گشت.

<sup>۸۰</sup> مستوفی، نزهة القلوب، ۲۹؛ اصطخری، مسالك و ممالك، ۱۲۲، ۸۶؛ بیرونی، ۱۲۲.

به شکل مخفف «ایران» درآمده است - نه این که از ابتدا تنها «ایران» بوده باشد. بایستی این موضوع اندیشیده می‌شد که صرف تعیین یک نام برای یک سرزمین باعث ایجاد یک جمعیت یکدست در آن سرزمین نمی‌شود، ولواین که بسیاری از شرق‌شناسان دغدغه فرهنگ و سنت ملی به ویژه نوع ایرانی‌اش را داشتند.<sup>۸۲</sup> به عبارت دیگر، نام سرزمین، «ایران شهر»، هیچ ارتباطی با مسئله گسترده هویت ملی جمعیت بزرگ و ترکیب قومیتی نایکدست امپراتوری ساسانیان نداشت.<sup>۸۳</sup>

### ایران و فرضیه نژاد آریایی

اکنون زمان آن است تا دوره پس از دو ساسی را مورد بررسی قرار دهیم که حین آن، واژه «آریا» هم در مطالعات هندواروپایی و هم به مثابه پایه‌ای جهت ظهور آرمان‌های ملی ایرانی اهمیت یافت. این زمانی است که آریایی‌گرایی در عرصه پژوهش به نیروی محرکه ایجاد تمایز میان نژادها و نیز ملت‌ها بدل گشت.

بحث پیرامون مسئله آریایی‌های آسیا - یعنی هندوایرانیان - موضوعی زبان‌شناختی است تا واقعیت علمی. با این وجود، در رابطه با گمانه‌زنی‌هایی که هم‌گام با فرضیه نژاد آریایی در بستر نژادی و ملی ایران حرکت کرده‌اند، کاستی‌های کلی‌ای هست که آن‌ها را در این جا از صافی مذاقه خواهیم گذراند.

هم‌چنین، روی پرسش چگونگی اشتقاق واژه «ایران» از «آریا» و کوشش به اصطلاح قبایل آریایی آسیای غربی (به ویژه پارس‌ها و مادها) در میان جمعیت نهم‌سان درهم‌آمیخته هزاره نخست قبل از میلاد در جهت استقرار یک امپراتوری و دولت «ملی» مخصوص آریایی‌ها تمرکز می‌کنیم. همان‌طور که می‌شد حدس زد، شرق‌شناسان متعددی (عمدتاً زبان‌شناسان تاریخی و باستان‌شناسانی مثل آدولف پیکته<sup>۸۴، ۸۵</sup>، هنری سایش<sup>۸۶، ۸۷</sup> و ارنست هرتزفولد<sup>۸۸</sup>) پیشنهاد دادند که نام «ایران» برگرفته از استقرار آریایی‌ها در این سرزمین است. مسئله نام این سرزمین قبل از این که «ایران» -

<sup>82</sup> Rawlinson, pp. 24-27; Frye, *The Golden Age*, pp. 7-26; Christensen, *L'Iran Sous les Sassanides*.

<sup>83</sup> Rahimi-Laridjani, *Die Entwicklung der Bewässerungslandwirtschaft in Iran bis in sasanidisch-frühislamische Zeit*, p. 23.

<sup>84</sup> Adolphe Pictet

<sup>85</sup> Pictet, p. 39.

<sup>86</sup> Archibald Henry Sayce

<sup>87</sup> Sayce, p. 234.

<sup>88</sup> Gnoli, pp. 1-10.

البته برخی «ایلام»<sup>۸۹</sup> را نیز پیشنهاد داده‌اند - نامیده شود، حکایتی‌ست دیگر. البته، بسیاری از شرق‌شناسان، با مسلم‌انگاشتنِ عنوانِ ایران برای سرزمین، توجّه خویش را به قومیت ساکنان اولیه آریایی معطوف داشتند که به‌طور متمایز ایرانی شناخته می‌شدند. جورج راولینسون<sup>۹۰</sup>، تاریخ‌نگار قرن نوزدهم، واسیلی بارتولد<sup>۹۱</sup>، تاریخ‌نگار/جغرافی‌دان، رومن گیرشمن<sup>۹۲</sup>، باستان‌شناس؛ و آلبرت تی. اولمشید<sup>۹۳</sup>، تاریخ‌نگار، همگی در قرن بیستم، سیلی از انگاره پیرامون آگاهی شاخص قومی، زبانی و فرهنگی ایرانیان به‌عنوان آریایی‌های «برتر» دوران باستان را توسعه دادند؛ آن‌ها خیل عظیمی از مخاطبان از میان دانشجویان، محققان، مقامات حکومتی ملی‌گرا و به‌طور کلی عموم مردم را متقاعد ساختند که آریایی‌ها یا ایرانیان از هزاره‌های قبل ایران را میهن خویش ساخته بودند.<sup>۹۴</sup>

بالین‌اوصاف، ضعف‌های کلی متعددی در این فرضیه وجود دارد. اول از همه، باور بر این که بخشی از جمعیت (در این مورد، آریایی‌ها) توانستند حدود هزار سال (قبل از حمله مسلمانان) از منظر قومی و فرهنگی مستقل از باقی جمعیت بومی به حیات خود ادامه دهند، امری ست دشوار. به‌علاوه، این بخش معین از جمعیت همراه با خاطرات تصویری تاریخی و خودآگاهی از نیاکان آریایی خویش ظاهراً امپراتوری‌های خود را تأسیس کرده و نام ایران یا اسامی مشابه بر آن نهادند. چنین دیدگاه خطی‌ای در تاریخ تنها از جانب کسانی معتبر شمرده می‌شود که بی‌هیچ منطق مردم‌شناختی و جامعه‌شناختی‌ای خواهان باور بر آنند. دوم، نظریه نژاد آریایی تماماً مبتنی بر پنداشت‌های زبان‌شناختی‌ست که فاقد توانایی پشتیبانی زیست‌شناختی از این برگماری نژادی هستند. برگزیدن عنوان آریایی برای کل خانواده زبان‌های هندواروپایی در قرن نوزدهم بی‌پایه بود و فرض این که سانسکریت قدیمی‌ترین زبان هندواروپایی (که عمدتاً توسط پیکته اشاعه یافت) است، غلط از آب درآمد.<sup>۹۵</sup> در مراحل آغازین مطالعات هندواروپایی، مادها از نژاد آرامی یا سامی انگاشته می‌شدند.<sup>۹۶</sup>

<sup>89</sup> Contenau, "L'archéologie de la Perse des origines à l'époque d'Alexandre," *Société des Études Iraniennes*, p. 3; Kinneir, p. 2.

<sup>90</sup> George Rawlinson

<sup>91</sup> Vasily Barthold

<sup>92</sup> Roman Ghirshman

<sup>93</sup> Albert T. Olmstead

<sup>94</sup> Rawlinson, pp. 1-29; Barthold, p. 4; Ghirshman, *L'Iran et la migration des Indo-Aryen et des Iranien*, pp. 45-77; Olmstead, *History of the Persian Empire*, pp. 16-24.

<sup>95</sup> Schmitt, "Aryans," *Encyclopedia Iranica*, p. 684.

<sup>96</sup> Malcolm, I, pp. 479-480; Boissset, pp. 202-203.

۹۷، تنها بعدها بود که براساس ریشه‌شناسی فرضی تعدادی از اسامی و واژگان باقی‌مانده از مادها، آن‌ها را از نژاد آریایی دانستند.

پیوند جمعیت ماد - پارس غرب ایران کنونی با قسمت شرقی (مردم هند) و نهایتاً با جوامع اروپایی بر مبنای فرضیه‌ای شکل گرفت که همه آن‌ها در برهه‌ای از تاریخ به زبان هندواروپایی آغازین تکلم می‌کردند و بعدها بود که از هم جدا شدند. تاکنون، این فرضیه نتوانسته است شواهد کافی‌ای در پاسخ به پرسش‌های بنیادین ارائه دهد. «مسیرها و زمان مهاجرت این اقوام تنها در صورت یافته‌های رضایت‌بخش علوم می‌تواند قانع‌کننده باشد.»<sup>۹۸</sup> وانگهی، مفهوم زبان‌شناختی (که در فصل اول بحث شد) از جانب برخی از زبان‌شناسان تاریخی به چالش کشیده شده و تعدیل گشته است؛ این دست از زبان‌شناسان به بیان شباهت‌های بین بسیاری از زبان‌ها پرداخته‌اند که وضعیت ساختار هندواروپایی آغشته به رنگ‌وبوی نژادی را به‌شکلی گسترده تغییر می‌دهد. از این رو، مفهوم «آریا» به‌مثابه پدیده نژادی نمی‌توانسته است پایه‌ای برای ترسیم یک ملت (در مفهوم نوین) در زمان باستان باشد.

سوم، ترکیب خام روایت‌های تاریخی هزاران سال قبل در جهت رسیدن به آگاهی ملی‌گرایانه و نژادمحور و برداشت‌های نوین به‌شکلی اسفبار زمان‌پیش است. به‌عبارت‌دیگر، اکنون تمامی انواع مشخصات نژادپرستانه و ملی‌گرایانه (هم‌چون اقدام جورج راولینسون) به‌غلط به جمعیت‌های ماد - پارس نسبت داده می‌شود که ملت به‌اصطلاح آریا یا ایران را بنیان نهاده بودند. برای اثبات همه سه اختلاف کلی در شکل‌گیری ملت ایران از منظر آریایی‌گرایی، بیایید به بحث پیرامون چند نمونه جهت بسط ارزیابی خود از تاریخ ارائه‌شده رایج از ایران بپردازیم.

در این بحث، جهت حل این مسئله که آیا انگاره ایران توسط ساکنان اولیه به‌اصطلاح آریایی‌ای تکوین یافته است که نهایتاً امپراتوری هخامنشی را تأسیس کردند، باید دوباره به «واقعیت‌های» ارائه‌شده توسط شرق‌شناسان خاص بپردازیم تا بتوانیم عنان بر ساخت زمان‌پیش ایران به‌عنوان سرزمین و جمعیت را در دست بگیریم. باور رایج میان شرق‌شناسان این است که پارس‌ها و مادها ساکنان اولیه مردمان آریایی در غرب فلات ایران بودند که در زمان و مکانی نامعلوم از هم‌تایان اهل هندوستانشان جدا شده بودند. میان آریایی‌های غربی یا ایرانیان (مادها و پارس‌ها) و آریایی‌های شرقی، از طریق یافتن برخی واژگان مذهبی، اساطیری و حماسی در *ودا*، *اوستا* یا چندین منبع دیگر،

<sup>۹۷</sup> در اواسط قرن نوزدهم، گوینو مادها را در جایگاه آریایی‌های برتر می‌دید که پس از آمیزش با جمعیت بین‌النهرین، برتری ابتدایی خود را از دست دادند.

<sup>۹۸</sup> Gafurov, "The Study of Aryan Problems in USSR," pp. 15-17; Schmitt, pp. 684-685.

پیوندِ ضروری برقرار شد. برای مثال، «آسورا» در زبان سانسکریت و «آهورا» در زبان فارسی کهن – هر دو به معنای خداوند – تنها از منظر ریشه‌شناختی مشابه شمرده نمی‌شوند، بلکه (طبق نظر مکس مولر)<sup>۹۹</sup> حاکی از آموزه‌ها و تعالیم مذهبی مشترک نیز هستند. چنین فرضی، ولو در خدمت فرضیه آریایی، نیازمندِ وسعتِ تفسیرِ بیش‌تری از دیدگاهِ محدود و تاحدی مطلق‌گرای آریایی‌گرایی است (در همسایگی هم‌دیگر، طبیعی‌ست که فرهنگ‌ها و زبان‌ها تحت تاثیر متقابل قرار بگیرند و این هیچ ربطی به نژاد ندارد). نه تنها این، بلکه هم‌چنین، آن‌گونه که توماس بارو<sup>۱۰۰</sup> ما را بر حذر می‌دارد، «ماهیتِ هندواروپایی بقایای آریایی در خاور نزدیک فقط بر پایه زبان و مذهب بنا شده است، ولی این شواهد به طرز قابل توجهی ناکارآمد به نظر می‌آید.»<sup>۱۰۱</sup>

نظریه دیگر مربوط به دین ماد و پارس «آریایی» تبارست. تاریخ ظهور زرتشت در شرق و حرکتِ پارس‌ها و مادها از شرق به سمت غرب است. به طور کلی، سال ۶۰۰ قبل از میلاد از جانب برخی دانشوران به عنوان تاریخ تولد زرتشت پذیرفته شده است (گرچه دیگران مانند مری بویس<sup>۱۰۲</sup> به تاریخی قبل‌تر از آن معتقدند). ضمناً، نخستین اشاره به مادها و پارس‌ها در غرب در اسناد تاریخی آشوریان متعلق به اواسط قرن نهم قبل از میلاد است. دو جمع‌بندی فاقد چرایی دقیق از واقعیات فوق‌الذکر می‌تواند حاصل آید. نخست، چنانچه مادها – پارس‌ها، طبق نظر برخی دانشوران، ستایشگرِ آهورامزدا بودند، پس یا باید تاریخ اشاعه مکتب زرتشت به پیش از قرن نهم قبل از میلاد تغییر یابد که بر تاریخ ۶۰۰ قبل از میلاد خطاً بطلان می‌کشد (در کتیبه‌ها اشاره شده است که مادها در حدود سال ۱۱۰۰ قبل از میلاد می‌زیستند)<sup>۱۰۳</sup> یا باید به گرایش مادها – پارس‌ها به آیین زرتشت در شرق قبل از آمدن به غرب به‌دیده تردید نگریسته شود. از سوی دیگر، ممکن است که پیش از گردآوری فروردین یشت (از نخستین متون زرتشتی) مادها – پارس‌ها به غرب مهاجرت کرده باشند.<sup>۱۰۴</sup> هم‌چنین، واضح است که نامی از مادها و پارس‌ها در *اوستا* برده نشده است؛ از این رو، در رابطه با جمعیت ماد – پارس غرب، عنوان مردمان اوستایی یا «آریا» در مفهوم جغرافیایی (قومیتی) اوستایی در حاله‌ای از ابهام فرومی‌رود. این موضوع ما را به جمع‌بندی دوم سوق می‌دهد.

<sup>99</sup> Browne, I, p. 34.

<sup>100</sup> Thomas Burrow

<sup>101</sup> Burrow, "The Proto-IndoAryans," pp. 123–124.

<sup>102</sup> Mary Boyce

<sup>103</sup> Spiegel, *Eränische Alterthumskunde*, II, 246 quoted by Browne, I, p. 20.

<sup>104</sup> Burrow, pp. 136–140; G. Gnoli, pp. 62–64; Schmitt, p. 685.

واژه معادل در فارسی کهن، «آریا»؛ در متون هندو، «آری»، «آریا» و در یشت‌های کوچک *اوستا*، تحت‌عنوان «آرییا» در عبارات و بافتارهای متفاوت در دوره‌های متفاوت به‌چشم می‌خورد که تاریخ دقیقشان در دسترس نیست؛ به‌علاوه، از منظر پیوستگی و نیز ریشه‌شناختی، نمی‌توان منبع مشترک و معنای اصلی آریاها را به‌اثبات رساند. از این گذشته، معنا و تفسیر در متون هندو و نیز دلالت‌های مختلف واژه «آریا» در اوستایی سدره‌حل مسئله برچسب آریایی بر مادها و پارس‌های غرب ایران در مفهوم قومیتی شده است.<sup>۱۰۵</sup> وانگهی، گِراردو نیولی<sup>۱۰۶</sup> ابراز می‌دارد که کاربرد و معنی واژه «آریا» توسط ایلامیان و یونانیان مسئله تکوین یک ریشه و معنای مشترک برای واژه مزبور را بحث‌برانگیزتر می‌سازد.<sup>۱۰۷</sup> نسخه اوستایی «آریانا و بیهه» از جانب برخی دانشوران (ریچارد فرای<sup>۱۰۸</sup>، مری بویس، گئورگ مورگنستیرنه<sup>۱۰۹</sup>) به‌عنوان سرزمین مادری ایرانیان یا هندواروپاییان معرفی شده است. در عین حال، به‌عنوان وطن زرتشتیان (که ساکن قلمرو شرقی، افغانستان بودند) و نه لزوماً ایرانیان (هنریک ساموئل نایبرگ<sup>۱۱۰</sup>، والتر برونو هنینگ<sup>۱۱۱</sup> و گِراردو نیولی) مورد تأکید قرار می‌گیرد.<sup>۱۱۲</sup> همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، مادها - پارس‌ها (ایرانیان به‌اصطلاح اولیه یا غربی سرزمین ایران در جغرافیای اوستایی آریایی‌ها) را نمی‌توان در زمره جامعه آریایی قرار داد.<sup>۱۱۳</sup>

با این حال، در زبان ایلامی، به‌گفته نیولی، اشاراتی به «آرییی» در اسناد تاریخی آشوری موجود است که مؤید وجود اعراب در قرن هشتم قبل‌ازمیلاد در فلات مرکزی (ایران کنونی) است.<sup>۱۱۴</sup> بررسی واژه «آرییی» توسط فریدریش کارل آندرئاس<sup>۱۱۵</sup> وی را بر آن داشت تا این واژه را شکل جمع مردمان آریایی در زبان ایلامی بداند؛ این دیدگاه از جانب ادوارد مایر<sup>۱۱۶</sup>، آرتور کریستینسن<sup>۱۱۷</sup> و برخی دیگر پذیرفته و مورد حمایت قرار گرفت. دیگران بنا نداشتند تا قایل به وجود اعراب در ایران نیمه نخست هزاره اول قبل‌ازمیلاد باشند، لیکن مدعی حضور «بادیه‌نشینان» و «چوپانان»

<sup>105</sup> Bailey, "Arya," *Encyclopedia Iranica*, II, p. 682; Gnoli, pp. 8, 30, 32–35.

<sup>106</sup> Gherardo Gnoli

<sup>107</sup> Gnoli, pp. 8, 13, 18, 29–31.

<sup>108</sup> Richard Frye

<sup>109</sup> Georg Morgenstierne

<sup>110</sup> Henrik Samuel Nyberg

<sup>111</sup> Walter Bruno Henning

<sup>112</sup> Duchsne-Guillemin, *Zoroastrianism: Symbols and Values*, p. 5; Lars-Ivar Ringbom, "The Seven Keshvars of the Earth," p. 15.

<sup>113</sup> Burrow, pp. 136–140; Gnoli, pp. 62–64.

<sup>114</sup> Gnoli, p. 8.

<sup>115</sup> Friedrich Carl Andreas

<sup>116</sup> Edward Meyer

<sup>117</sup> Arthur Christensen

بودند.<sup>۱۱۸</sup> از منظرِ برساختِ متمایزِ «آریایی‌های ایران» و فرضیهٔ آریایی در کل، حضورِ اولیهٔ اعراب (به‌عنوانِ مردمانِ سامی) و ایرانیان (به‌عنوانِ آریایی) موضوعی بحث‌برانگیز بود. در واقع، این پیشنهاد مطرح شد که واژهٔ «آری» یا «آریا» به‌احتمالِ قوی می‌تواند وام‌واژه‌ای از خاورِ نزدیک، واژهٔ رایجِ حامی - سامی یا وامِ واژه‌ای مصری در زبانِ اوگاریت<sup>۱۱۹</sup> باشد.<sup>۱۲۰</sup> در کل، همهٔ این واژگانِ پیش‌نمونه به تضادِّ آرا منجر شده است، ولی به‌هردلیلی، قومیتِ آریاییِ مادها - پارس‌ها دیدگاهِ غالب بوده است. با این وجود، از این نقطه‌نظر هست که سلسلهٔ هخامنشی به‌عنوانِ آغازگرِ امپراتوریِ آریایی و مؤسسِ سرزمین و ملتِ ایران تلقی می‌شود.

ارنست هرتزفیلد باستان‌شناس این انگاره را تبلیغ کرد که واژهٔ «ایرانی» از عنوانِ سیاسی و جغرافیایی «آریانامِ خَشْتَرَم» - امپراتوریِ آریایی‌ها - به‌کاررفته در کتیبه‌های هخامنشی، مشتق شده است (که البته این‌گونه نیست). دانشورِ اهلِ چک، اوتاکار کلیما<sup>۱۲۱</sup> به این نتیجه رسیده است که نخست، تاجایی که می‌دانیم، هخامنشیان عنوان یا نامِ رسمی‌ای نداشتند؛ دوم، عبارتِ «خَشَاتِی» پارسی را باید تحت‌عنوانِ نامِ دولت و نه امپراتوری تفسیر کرد، زیرا واژهٔ «امپراتوری» هرگز در کتیبه‌ها مشاهده نمی‌شود.<sup>۱۲۲</sup> وانگهی، واژهٔ «پارسا» (که در مفهومِ هرودوتی<sup>۱۲۳</sup>، واژگانِ پارس و پارسی از آن گرفته می‌شود) به‌احتمالِ فراوان در مفهومِ سیاسی و واژهٔ «هخامنشی» در مفهومِ قبیله‌ای و نه آریایی به‌کار رفته است. باری، واژهٔ «آریا»، برای نمونه، در کتیبه‌هایی از داریوش در نقش رستم و خشایار در تخت جمشید (جایی که پادشاه خود را از تبارِ آریایی خوانده است) به‌چشم می‌خورد که معنای آن را می‌توان در بسترهای وسیع فرهنگی و مذهبی جست‌وجو کرد.<sup>۱۲۴</sup> مذهبِ زرتشت راهِ خود را به قلبِ دولتِ هخامنشیان گشود، ولی طبق گفتهٔ محمد داندامايفِ هخامنشی‌شناس پیرامونِ سیاستِ مذهبیِ امپراتوریِ مزبور، مردمانِ هخامنشی خدایانِ مصری، بابلی و ایلامی را نیز مورد احترام قرار داده و می‌پرستیدند و بسیاری از افرادِ ایزدانِ کوچکی از طبیعت را می‌ستودند.<sup>۱۲۵</sup> از این‌رو، به‌دشواری می‌توان باور کرد که واژهٔ «آریا» در مفهومِ اوستایی درونِ یک امپراتوریِ چندفرهنگی تنها در معنای مذهبی جهتِ تأکیدِ داریوش بر پرهیزکاری و

<sup>118</sup> Gnoli, pp. 8–11.

<sup>119</sup> Ugaritic

<sup>120</sup> همان، ۳۰.

<sup>121</sup> Otakar Klima

<sup>122</sup> Klima, "The Official Name of the Pre-Islamic Iranian State," pp. 144–146.

<sup>123</sup> Herodotus

<sup>124</sup> Gnoli, pp. 16–17, 22–23.

<sup>125</sup> Dandamaev, "La Politique Religieuse des Achaemenides," pp. 193–200; Duchesne-Guillemin, "Le dieu de Cyrus," pp. 11–21.

پارسایی و نه به‌مثابهٔ ابزاری سیاسی در راستای کسب مشروعیتِ خاندانی‌اش از طرفِ ملتِ زرتشتی به‌کار رفته باشد. خودِ داریوش در کتیبه‌ها خود را شاهِ جوامعِ متعدّد می‌خواند،<sup>۱۲۶</sup> پس بعید است که داریوش امپراتوری‌اش را تحت‌عنوانِ امپراتوریِ آریایی، نژادِ منحصرِ ساختگی، معرفی کند.

در مفهومِ فرهنگیِ گسترده‌تر، هخامنشیان را باید نه‌تنها به‌چشمِ مروجِ تمدنِ آریایی یا تمدنِ ایرانی، آن‌گونه‌که از جانبِ افرادِ نژادمحور و ملی‌گرا تلقی می‌شود، بلکه به‌عنوانِ وارثانِ جهان‌میهن<sup>۱۲۷</sup> تمدن‌های قبلی دید. در پشتیبانی از موضوعِ عدمِ فرهنگِ خالصِ هخامنشیان در تأسیسِ تمدنی که عنوانِ آریایی یا ایرانی از جانبِ شرق‌شناسان به خود گرفت، نشانه‌های زیر تنها نوکِ کوهِ یخ به‌شمار می‌روند. فرض کنیم که هخامنشیان به‌زبانِ «فارسیِ کهن» تکلم می‌کردند: اولاً، این زبان فاقدِ الفبای مخصوص‌به‌خود بود، بلکه از الفبای آرامی (به‌اصطلاح سامی) برای نگارش بهره می‌برد؛ ثانیاً و مهم‌تر از همه، طبق گزارشاتِ رومنِ گیرشمن،<sup>۱۲۸</sup> از میان ۳۰،۰۰۰ لوح به‌دست‌آمده در تخت‌جمشید، هیچ‌یک به‌زبانِ فارسیِ کهن نبود؛ برخی به‌زبانِ آرامی و بسیاری به‌زبانِ ایلامی بود.<sup>۱۲۹</sup> برخی دانشوران حتی بر این باور بودند که اسامیِ کوروش و کمبوجیه به‌ظاهر از ریشهٔ ایلامی هستند.<sup>۱۳۰</sup> تأثیرِ آکادیان<sup>۱۳۱</sup>، آشوریان، کلدانیان و مصریان در هنر و معماری، فارغ از زبان، چنان آشکار بود که دانشوران مزبور اصولی از نظراتِ قرن‌نوزدهمی را بنا کردند که مادها را – به‌عنوانِ همتایِ پارس‌ها – آرامی، ایلامی، تورانی یا سامی معرفی می‌کرد.<sup>۱۳۲</sup> پس جای شگفتی نیست که سبکِ معماریِ آرامگاهِ فرضیِ کوروش (همهٔ دانشوران این آرامگاه را از آنِ کوروش نمی‌دانند؛ برخی از مردمانِ محلی، شاید قدیمی، آن را آرامگاهِ سلیمان یا مادرِ وی می‌دانند – «ملکِ سلیمان» آن‌طور که حافظِ شیرازی می‌نامد)<sup>۱۳۳</sup> تقلیدی از معماریِ مصری عنوان می‌شود. این موضوع با ازدواجِ کوروش با یک ملکهٔ مصری توضیح‌پذیر است.<sup>۱۳۴</sup> به‌علاوه، در قلمروی

<sup>126</sup> Benveniste, "Les Langues de l'Iran Ancien," p. 37.

<sup>127</sup> Cosmopolitan

<sup>128</sup> Ghirshman, *L'Iran des Origines à l'Islam*, pp. 158–159.

<sup>129</sup> Sayce, p. 240; Browne, I, p. 55.

<sup>130</sup> Akkadian

<sup>131</sup> Malcolm, I, pp. 479–480; Oppert, "le Peuple et la Langue des Medes," II, pp. 10–15; Browne, I, pp. 23–24, 36, 60.

<sup>132</sup> این موضوع حاکی از فقدانِ آگاهیِ تاریخیِ مردمانِ گذشته است که دبری نبود از شکوهِ تاریخی و پیش‌اسلامیِ خویش در بستریِ ملیِ آگاهی یافته بودند.

<sup>133</sup> Barthold, pp. 149–150.

زبان‌شناسی، این بحث جریان داشته است که عناصرِ سبکیِ زبان‌های آرامی و عبریِ باستان بر واژگان و افعالِ معینی در زبانِ فارسی کهن تأثیر گذاشته‌اند.<sup>۱۳۴</sup>

این نمونه‌ها تعاملِ میانِ فرهنگی و فکریِ فرهنگ‌های مختلف (چه بین‌النهرین، هخامنشی و یا دیگران) در یک ناحیهٔ چندقومیتیِ وسیع را مورد تأکید قرار داده و اهمیتِ درهم‌تنیدگیِ آن‌ها را نشان می‌دهد. چنین رویکردی به فرآیندهای تاریخی پیچیده بر هرگونه انتسابِ تنگ‌نظرانهٔ ملی، قومی یا زمان‌پریش به جوامع مختلف، بالاخص در مناطق نایک‌دست‌تر، خطاً بطلان می‌کشد. از این رو، به‌کارگیریِ واژهٔ «آریا» برای یک نژاد و مفهومِ ابتداییِ ملتِ باستانیِ ایران بی‌بصیرتی تاریخی متأثر از آریایی‌گراییِ افراطی در عرصهٔ پژوهش به‌شمار می‌رود. همان‌گونه که گِراردو نیولی در پژوهشِ سخت‌کوشانهٔ خویش نشان داد، واژهٔ «آریا» نه ریشهٔ واژهٔ ایران است و نه هم‌ارز با پارسا؛ و تلقیِ امپراتوریِ هخامنشی به‌عنوانِ خاستگاهِ تاریخیِ آرمان‌های ملیِ ایرانیِ زمانِ پرسی<sup>۱۳۵</sup> محض است.<sup>۱۳۶</sup>

طبقِ باورِ عموم، اشکانیان که پس از شکستِ هخامنشیان به‌دستِ سلوکیان، بر ایران حاکم شدند، از خارجِ ایران آمده بودند. به‌گفتهٔ ژرژ کونتینو<sup>۱۳۷</sup> و رنه گروسه،<sup>۱۳۸</sup> این نقطهٔ بازگشت به «آرمانِ ملیِ شرقی»<sup>۱۳۹</sup> است. در ردِّ استعمالِ واژهٔ «ایران» یا سایرِ نام‌ها توسطِ اشکانیان و این که آن‌ها حافظانِ میراث و حیاتِ ایرانی یا آریایی بودند، یک استدلالِ دوگانه وجود دارد. نخست، این انگاره که اشکانیان عبارت «امپراتوریِ آریایی‌ها» را همان‌گونه که هخامنشیان به‌تصوّر آن را به‌کار می‌بردند، طبق‌نظرِ نیولی، بی‌اساس است.<sup>۱۴۰</sup> دوّم، گرایشِ سستشان به آیینِ زرتشت<sup>۱۴۱</sup> آن‌ها را تماماً درزمرهٔ «آریایی» اوستایی قرار نداد و نیز هیچ مدرکی دالّ بر وجودِ آگاهیِ قومی و مذهبیِ آریاییِ اشکانیان در دست نیست. طبق‌نظرِ ایگور ام. دیاکونوف،<sup>۱۴۲</sup> حضورِ گروه‌های قومیتیِ بسیار در قلمروِ اشکانیان ما را به این باور می‌رساند که این مردمان فاقدِ عنوان و آگاهیِ قومی و ملی

<sup>134</sup> Greenfield, "Iranian or Semitic," pp. 311–316.

<sup>135</sup> Anachronism

<sup>136</sup> Gnoli, p. 26–27, 175–177.

<sup>137</sup> Georges Contenau

<sup>138</sup> Rene Grousset

<sup>139</sup> Contenau, "Status Élémites d'époque Parthe," p. 231; Grousset, "L'âme de l'Iran et l'humanism," pp. 35–36.

<sup>140</sup> Gnoli, p. 103.

<sup>۱۴۱</sup> همان، ۱۱۶، ۱۱۳.

<sup>142</sup> Igor M. Diakonov

واحد بودند.<sup>۱۴۳</sup> برخی از شاهزاده‌نشین‌های اشکانی به آیین بودا، برخی به میتراپرستی<sup>۱۴۴</sup> و برخی به آیین زرتشت اعتقاد داشتند. علاوه بر این، دولت غیرمتمرکز و نایکدست ملوک الطوائفی<sup>۱۴۵</sup> آن‌ها به‌رحال نمی‌توانسته است امکان وحدت ملی را فراهم بیاورد. به عبارت دیگر، احسان یارشاطر اشاره می‌کند که اشکانیان تجربه فراموشی کامل هخامنشیان را داشتند، زیرا نویسندگان *خدای‌نامه* هیچ اطلاعاتی قبل از اسکندر نداشتند<sup>۱۴۶</sup> (از آن جایی که ساسانیان گردآورنده این اثر بودند، این موضوع را به‌درستی می‌توان به آن‌ها نسبت داد). این امر بر فرضیه بازگشت اشکانیان به آرمان ملی شرقی خط بطلان می‌کشد.

هم‌چنین، این بحث به‌میان آمده است که اشکانیان از عنوان «شاهنشاه ایران» (یا «شاهنشاه آریایی») استفاده کرده‌اند. آن‌هایی که بر وجود این عنوان در دوران اشکانیان باور دارند، با خوانش نادرست برنوشته سکه دراکما در دوره گودرز دوم به‌خطا رفتند. در واقع، جعلی زمان‌پریش انگاره عنوان شاهنشاه ایران در دوران ساسانیان هیچ سببه اشکانی نداشت.<sup>۱۴۷</sup> از این‌رو، براساس این تفسیر، اشکانیان نمی‌توانستند از واژه «آریا» به‌مثابه ریشه واژه «ایران» استفاده کرده باشند و در اتکا بر میراث هخامنشیان جهت استمرار آگاهی ایرانی دچار فراموشی بودند. با این‌وجود، انتساب ایران‌گرایی به هخامنشیان و اشکانیان و برساخت هویت باستانی ایرانی از جانب شرق‌شناسان منحصراً منوط به یافته‌های زبان‌شناسی تاریخی‌ست، زیرا مردمان ماد - پارس امپراتوری هخامنشی به‌عنوان ایرانیان غربی و اشکانیان نیز به‌عنوان ایرانیان شرقی شناخته می‌شدند.<sup>۱۴۸</sup>

براساس این انگاشت، قرابت فرضی آریایی‌ها یا ایرانیان با یک‌دیگر به‌عنوان پایه‌ای برای حفظ موجودیت ملی مجزاً تکوین یافت. نظریه فقدان شواهد و آنچه مورد بحث قرار گرفت، اظهارات خیالی و بی‌محتوای شرق‌شناسان خاص مبنی بر این‌که اشکانیان در کالبد ایران‌گرایی هخامنشی - که خود موضوعی مشکوک است - جان تازه‌ای دمیدند را باید به‌دیده تردید نگریست.

اکنون به دوران ساسانیان بازمی‌گردیم که واژه «ایران»، «اران» یا «ایران‌شهر» طی آن به‌نوعی اتخاذ شد. گرچه پیش‌تر به ریشه این واژه در کتیبه‌های ترجمه‌شده توسط دو ساسی در

<sup>۱۴۳</sup> دیاکونوف، *اشکانیان*، ۱۲۳-۱۲۲.

<sup>۱۴۴</sup> Mithraism

<sup>۱۴۵</sup> بیرونی، ۱۷؛ مستوفی، *تاریخ گزیده*، ۹۷؛ حمزه اصفهانی، *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا*، ۴۴.

<sup>۱۴۶</sup> Yarshater, "Iranian National History," pp. 359-366; Frye, "The Political History of Iran under Sasanian," p. 116; Christensen, p. 79.

<sup>۱۴۷</sup> Gnoli, pp. 120, 129-130.

<sup>۱۴۸</sup> Ghirshman, *L'Iran et la migration des Indo-Aryens*, pp. 45-46.

قرن هجدهم پرداختیم، در توضیح تناقضات موجود پیرامون استعمال واژه «ایران» برای مقاصد جغرافیایی، سیاسی و قومی که منتسب به ساسانیان است، ضرورتی ویژه احساس می‌شود. در مفهوم قومیتی، اولاً واژه «ایران» شکل تکامل یافته واژه «آریا» به خصوص در قالب نژادی آن نبود؛ تأکید بیش‌تر بر جنبه تبلیغات سیاسی زرتشتی آن واژه بود که در ادبیات دوران ساسانیان به شکل «ایران» و «انیران» ظاهر شد. براین اساس، آن گونه که دو ساسی و دانشوران بعدی پیشنهاد دادند، ایجاد پیوند میان واژه «ایران» و عنوان جغرافیایی یا قومی امری دشوار است. در رابطه با عنوان جغرافیایی، واژه‌ای که در بسیاری از منابع پس از ساسانیان به چشم می‌خورد، «ایران‌شهر» یا «ایران‌شهر» است که تاحدودی مشابه ایران کنونی است. ۱۴۹، ۱۵۰ واژه مزبور به وضوح ترکیبی از دو واژه «ایران» و «شهر» است که باز ممکن است با انگیزه‌های مذهبی - سیاسی آیین زرتشت مرتبط باشد. با بررسی دگرگونی‌های عناوین جغرافیایی و حضور مکرر واژه «ایران‌شهر» در ترداف با واژه «فارس» در منابع پس‌ساسانی، می‌توان به روایتی رسید که براساس آن، واژه مزبور با جامعه قومیتی‌ای که در نگاه برخی شرق‌شناسان «هویت ایرانی» شناخته می‌شد، مطابقت کامل ندارد. بنابراین، جمع‌بندی شرق‌شناسان از حافظه هویتی هخامنشیان و اشکانیان و پیوند این دو امپراتوری چندقومیتی با طرح قوم ویژه آریا و ایران پایه و اساس ملموس تاریخی ندارد. واژه‌هایی مانند آریا و ایران (یا انیران) را می‌توان از دیدگاه متون مذهبی زرتشتی به عنوان مؤمنین و سرزمین مؤمنین تلقی کرد، نه تحت عناوین نژادی، ملی و یا لزوماً زبانی که شرق‌شناسان به تصویر کشیده‌اند.



<sup>۱۴۹</sup> تاریخ سیستان، ۲۳-۲۴.

<sup>۱۵۰</sup> در تاریخ سیستان، غرب فلات ایران تحت عنوان «ایران‌شهر» معرفی شده است؛ درحالی که گِراردو نیولی، به نقل از نامه‌های تنسر، اظهار می‌دارد که عنوان «ایران‌شهر» هم به غرب «سرزمین ایران» و هم منطقه «فارس» اطلاق می‌گردید.